

شاید ازین زمان که گفتیم پیشتر یا پستر زیسته باشد، اما چون ۳۴۰۰ تاریخى است که به یاد سپردنش آسان است، آنرا آغاز تاریخ می گیریم. انکار کنید که این غنچه، شمارهٔ تلفون کسی است که می خواهید با او گفتگو کنید. همیشه آن را به یاد داشته باشید.

منس، نخستین پادشاه مصر، ۳۴۰۰ سال پیش از مسیح می زیست.



رمز نویسان

مردمان عصر سنگ سخن گفتن با یکدیگر را یاد گرفته بودند، اما نوشتن نمی‌دانستند، زیرا چیزی مانند الفبا یا واژه‌های نوشته‌نبود. بدین گونه نمی‌توانستند یاد داشت یا پیامی به یکدیگر بفرستند یا تاریخ بنویسند. مصریان نخستین قومی بودند که اندیشه بر پیدا کردن راهی برای نوشتن سخنان خویش گماشتند. مصریان مانند ما با حروف چیز نمی‌نوشتند. تصویرها یا شکل‌هایی مانند شیر، نیزه، پرند و تازیانه به کار می‌بردند. این گونه خط، خط تصویری نامیده می‌شود.

شاید در جدول‌های روزنامه، داستانها یا جمله‌هایی را که به رمز و تصویر نوشته‌اند تا شما معنی آنها را پیدا کنید، دیده باشید. خط مقدس یا تصویری هم چیزی ازین قبیل بود.

اینک نام شهبانویی مصری به خط تصویری یا خط مقدس. درباره‌ی

۱- به زبان اروپایی Hieroglyphics هیروگلیفی یعنی خط مقدس نام دارد.

پس از این سخن خواهیم گفت .

هرگز نخواهید توانست نام وی را ازین نوشته شکفت انگیز حدس

بزنید .

نام او کلتوپاتراست .



گرد نام شاه یا شهبانو ، همیشه خطی از آن گونه که گرد نام کلتوپاترا می بینید ، می کشیدند تا آن را چشمگیرتر نمایند، و این نشانه بزرگی و احترام بود . این خط همانند مربع یادایره‌ای بود کدا کنون هم شاید پدرتان گردا گردنشانه های اختصاری نام خود بر بالای کاغذهای نامه خویش چاپ کرده باشد .

اما در آن روزگار کاغذ وجود نداشت و نام کلتوپاترا به خط تصویری مصریان بر روی پوست نی^۱ مخصوصی که در آب می روید، چیز می نوشتند. کتابهای مصریان البته دستنوشته بود. اما آنان نه مداد داشتند ، نه قلم آهن ، و نه جوهری که بدان بنویسند. به جای قلم آهنی امروز ، قلم نی که نوك آن را شكاف^۲ می دادند، و به جای جوهر، مرکب یعنی مخلوطی از دوده و آب بدکار می بردند .

کتابهایشان مانند کتابهای ما از برگهای جدا از هم درست نشده بود. ورق درازی از ورقه‌های همان نی مخصوص بود که به هم چسبانیده بودند و به شکل طومار ، مانند کاغذهای دیواری ، لوله می کردند و

۱- این نی به زبان اروپایی Papyrus پاپروس نامیده می شود .

۲- در اصطلاح خوشنویسان این شكاف «فاق» نام دارد .

می پیچیدند ؛ و هنگامی که می خواستند آن را بخوانند ، طومار را باز می کردند .

سرگذشت شاهان و جنگهای آنان و پیشامدهای مهم تاریخشان را بر دیوارهای بناها یا بناهای تاریخشان می نگاشتند . این نوشتهها را روی سنگ می کردند، و از همین رو، از نوشتههای روی برگهای آن نی مخصوص ، بسیار دیرپای تر بود .

سالهاست که همه مصریانی که این خطوط تصویری را نوشته اند و خواندن آنها را می دانستند ، مرده اند ، و سالهای سال کسی نمی دانست که معنی این نوشتهها چیست . اما تقریباً بیش از صد سال پیش ، مردی اتفاقاً کشف کرد که چگونه خطوط تصویری را بخواند و معنی آنها را دریابد . اینک بینیم چگونه به خواندن خط تصویری توفیق یافت .

رودخانه نیل پیش از آنکه به دریای مدیترانه بریزد ، شاخه شاخه می شود . این شاخهها یا نهرهای جدا از یکدیگر را دهانه ^۱ می نامند . یکی از این دهانهها بندر رشید نام دارد .

روزی آن مرد ^۲ در نزدیکی بندر رشید زمین را می کند که ناگهان سنگی مانند سنگ گور با چند گونه نوشته بر روی آن ، از زیر خاک بیرون آمد . نوشته بالاین به شکل تصویرهای خط مقدس بود که هیچ کس معنی آنها را نمی دانست . زیر آن ، نوشته دیگری به خط یونانی بود که گمان می رفت همان مطلب نوشته تصویری به زبان یونانی باشد ، و بسیاری از مردم زبان یونانی می دانند . کاری که برای دریافتن معنی نوشته

۱- به زبان عربی مصب «ریشگاه» گفته می شود .

۲- نام وی شامپولین Chompollion و از مردم فرانسه و باستانشناس بود .

تصویری بایست بشود ، این بود که آن دو نوشته را با یکدیگر بسنجند .
خواندن آن ، همانند کشف رمزی بود که بدانیم در آن هر حرفی نماینده
چه چیزی است . شاید شما در حل رمزهای پشت جلد مجله تان کوشیده
باشید . خواندن آن نوشته تصویری نیز مانند این رمز جالب بود . منتها
کسی نبود که در شماره بعد حل آن را بگوید .

این رمز ، چنانکه می نماید ، چندان آسان نبود . ازین رو نزدیک
به بیست سال روزگار مردی به حل آن گذشت . بیست سال برای کشف
یک رمز زمان درازی است . چنین نیست ؟ اما در این هنگام کلید حل
معمماً به دست آمد و مردم به خواندن همه نوشته های تصویری کامیاب و
بدین گونه از آنچه در کشور مصر سالها پیش از مسیح روی داده بود ،
آگاه گشتند .

این سنگ که از دهانه بندر رشید نیل به دست آمده است ، سنگ
بندر رشید نامیده می شود و اکنون در موزه بریتانیاست ، و چون بدان وسیله
از وقایع تاریخی بسیاری که از آن پیش نمی دانسته ایم ، آگاه گشته ایم ؛
بس مشهور می باشد .

پادشاهی که بر مصر فرمانروایی می کرد ، فرعون نامیده می شد و
چون او در می گذشت پسرش فرعون می گردید و همچنین ... مردمان دیگر
به چند طبقه تقسیم شده بودند و کودکان هر طبقه به همان پیشه پدرانشان
بار می آمدند .

امروز ، کودکانی بینوا می تواند به پشتکار و کوشش خود را به
مقامهای عالی برساند . اما در مصر قدیم کسی نمی توانست از طبقه ای به طبقه
بالا تر برود . با اینهمه ، چنانکه پس ازین خواهیم دید ، زمانی دراز خلاف

این رسم در مصر اتفاق افتاد .

ممتازترین طبقه مردمان ، کاهنان بودند . کاهنان هم پیشوایان دین و هم قانونگذار بودند و هر کس ناگزیر بود همان گونه که ما امروز قوانین کشور خویش را گردن می نهیم ، از آنان فرمانبرداری کند .

اما کاهنان همین پیشوای دین و قانونگذار نبودند ، پزشک و مشاور حقوقی و وکیل دعاوی و مهندس نیز بودند . تنها طبقه تربیت یافته و تحصیلکرده و تنها کسانی بودند که خواندن و نوشتن می دانستند ، زیرا آموختن خط تصویری و خواندن و نوشتن آن ، چنانکه اکنون نیک دریافته‌اید ، بسیار دشوار بود و کار همه کس نبود .

پس از طبقه کاهنان ، لشکریان و پس از آنان : کشاورزان ، چوپانان ، بازرگانان و افزارکاران ، و فرودست تر از همه خو کچرانان بودند .

مصریان مانند ما یکتاپرست نبودند . به صدها خدایان زن و مرد معتقد بودند و برای هر چیز خدای ویژه‌ای داشتند که بر آن فرمانروایی می کرد و نگاهبان آن چیز بود ، چون خدای کشتزار ، خدای خانه و جزاینها . پاره‌ای از خدایان آنها خوب و پاره‌ای دیگر بد بودند، اما مصریان همه آنها را پرستش می کردند .

سردسته خدایان اُزیریس^۱ بود و زنی ایزیس^۲ نام داشت . ایزیریس خداوند کشاورزی و داور مردگان بود . پسرش هروس^۳ سر باز داشت . بسیاری از خدایان آنان تنه انسان و سر حیوانات داشتند . البته حیواناتی

۱ - Oziris - ۲ - Isis - ۳ - Horus

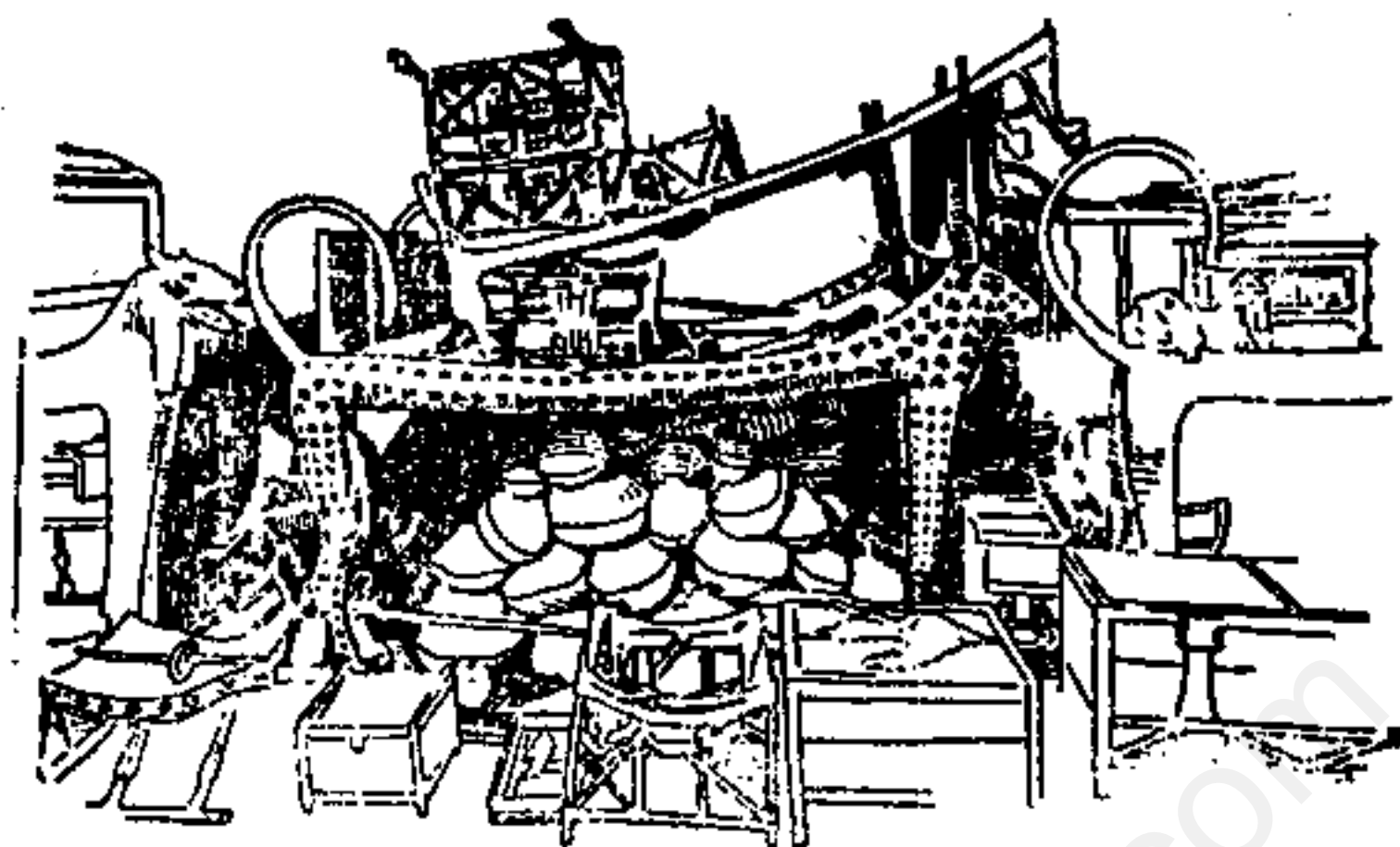
که به عقیده آنان مقدس بودند. سگ و کربه و لک لک مصری از حیوانات مقدس بودند .

یکی دیگر از این حیوانات مقدس ، سرکین گردانک بود .
اگر کسی حیوان مقدسی را می کشت ، سزایش مرگ بود زیرا
به عقیده مصریان کشتن حیوانی مقدس بدتر از کشتن يك آدمی بود .



گورسازان

مصریان عقیده داشتند که پس از مرگ روح نزدیک بدن می ماند. ازین رو هنگامی که کسی می مرد، همه چیزهایی را که در روز کارزندگی به کار می برد از قبیل خوراکیها، نوشیدنیها، اثاث خانه، ظرفها و وسایل سرگرمی و بازی او را با وی در گور می گذاشتند. عقیده آنها این بود که روح در روز داوری یعنی روز رستاخیز به بدن باز می گردد؛ و دلشان می خواست که بدنشان تا روز رستاخیز از تپاهی در امان ماند تا روح جایی برای بازگشت بدان داشته باشد. بدین جهت جسد مردگان را کندزایی می کردند، بدین گونه که آنها را در قبر گذاخته می انداختند و گردا گردا آنرا چند دور با پارچه ای می پیچیدند. جسدی که بدین گونه در قبر گرفته و نوار پیچ می شد، مومیای نام داشت، و پس از هزاران سال مومیاهای پادشان مصر را هنوز می توان تماشا کرد.



آرامگاه تو قنایخ آمن و غذاهایی که در آن نگاهداری شده است .

با اینهمه ، بسیاری از این مومیایها امروز در جایی که نخست بوده اند ، نیستند . آنها را به موزهها برده اند و در این جاها می توانیم آنها را تماشا کنیم . این مومیایها اگرچه زرد و خشکیده هستند ، هنوز « مردمانی پیر و پوست چروکیده

همه پوست و استخوان »

می نمایند .

نخست فقط پادشاهان یا مردمان طبقه ممتاز مومیایی می شدند . اما پس از چندی این رسم درباره همه مردمان طبقه های دیگر ، بجز ظاهراً طبقه فرودین ، معمول گشت . حیوانات مقدس از سوسکان گرفته تا گاووان نیز اینچنین مومیایی می شدند .

هنگامی که کسی می مرد ، دوستانش سنگی چند گردا گرد و روی لاشه اش چنان می چیدند که آنرا خوب بپوشانند تا از دستبرد دزدان یا حیوانات وحشی که خورا کشان لاشه و مردار است ، در امان باشد .

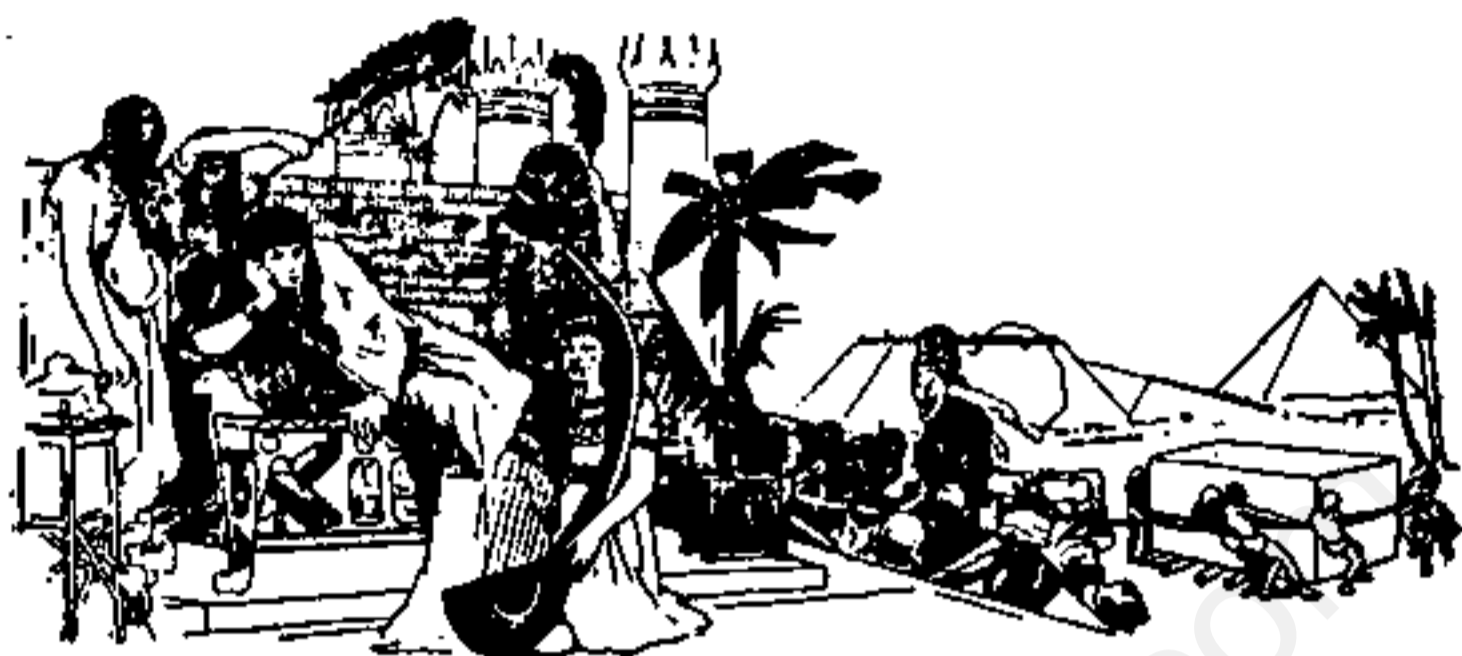
اما پادشاه یا مردی توانگر ، دلش می‌خواست که نسبت به مردم عادی توده سنگ بیشتری برجسدش بینارد . برای اینکه مطمئناً این توده سنگ نسبتاً بزرگ باشد ، پادشاه پیش از مرگ خود به بنای آن همت می‌گماشت . هر پادشاه می‌کوشید که این توده سنگ بزرگتر از آن پادشاهان پیش از وی باشد ؛ تا سرانجام این توده سنگها چنان بزرگ گشت که به شکل تپه‌ای درآمد . این تپه‌های سنگی را هرم می‌نامند . بدین گونه ، اهرام گورهای هستند که شاهان ، پیش از مرگ و در زندگی خویش ، آنها را ساخته‌اند تا یادگاری از آنان پس از مرگشان باشد .

در حقیقت ، شاهان مصر به خانه پس از مرگشان بیش از خانه روزگار زندگیشان دلبسته بودند ؛ و در این دنیا به جای کاخ ، هرم می‌ساختند .

بسیاری از این هرمها در طول کناره نیل ساخته شده و گمان ما این است که بیشتر آنها پس از سال ۳۰۰۰ پیش از مسیح ساخته شده باشد . امروز چون ساختمانی برآورده می‌شود ، جرثقیلها و ماشینهای گوناگون برای حرکت دادن و بلند کردن تیرهای سنگین و سنگهای گران به کار می‌بریم . مصریان چنین افزارهای ماشینی نداشتند ؛ و چون تخته سنگهای عظیم برای ساختن اهرام به کار می‌بردند ، تا گزیر بودند که آنها را از فرسنگها راه روی زمین بکشند و تا پای کار تنها با زور و فشار به پیش برانند .

سه تا از بزرگترین هرمها نزدیک شهر قاهره است و بزرگترین آن سه را که « هرم بزرگ » نام دارد ، پادشاهی ختوپس^۱ نام ساخته است :

برای اینکه بد یاد بسپارید که خثوپس کی می زیسته است ، انکار کنید
 که شمارهٔ تلفن دیگری اینچنین دارید :



خثوپس هرم خویش را می سازد

خثوپس ۲۹۰۰ پیش از میلاد .

می گویند که برای ساختن این هرم ، یکصد هزار مرد مدت بیست
 سال کار کرده اند . این هرم یکی از عظیمترین بناهای جهان است . پاره‌ای
 از تخته سنگهای آن خود چنان بزرگ اند که به خانهٔ کوچکی می مانند .
 من برفراز این هرم رفته‌ام . هرم مانند کوهی است که پیلوهای
 سنگی با شیب تند داشته باشد .

همچنین درون اطاق غار مانند‌ی که مومیای خثوپس در آن بوده
 است و تا آخر آن رفته‌ام . اکنون در آنجا جز شب‌پره‌هایی که در تاریکی
 ازین سو بدان سو پرواز می کنند ، چیزی نیست ؛ زیرا مومیا از میان رفته
 است . شاید هم آن را دزدیده باشند .

ابوالهول نزدیک هرم خثوپس است . ابوالهول مجسمهٔ عظیم پیکر
 شیری با سر آدمی و به بزرگی یک کلیسا است و اگرچه هیكلی بدین کلانی
 است ، از یک پارچه سنگ تراشیده شده است .

این سنگ بسیار بزرگ البته از پیش همانجا بوده است و مانند دیگر سنگهای اهرام آن را از جایی دیگر نیاورده‌اند .

ابوالهول مجسمه‌خداوند صبح است و سر آن سریکی از فرعونهایی است که هر می نزدیک هرم خنوپس ساخته است . شنهای صجرا پنجه‌ها و بیشتر تنه ابوالهول را گرفته است ؛ و اگرچه گاهگناهها را کنار زده‌اند ؛ دوباره باد بزودی آن را به شن پوشانده است .

مصریان مجسمه‌های دیگری نیز از زنان و مردان تراشیده‌اند . این مجسمه‌ها معمولاً چندین برابر از اندازه عادی پیکر مردم ، بزرگتر است . سخت و راست ایستاده یا نشسته‌اند . هر دو پایشان صاف روی زمین و دستشان به تنشان چسبیده است ، یعنی همان حالتی را دارند که کودکان چون بخواهند از آنان عکس بردارند ، به خود می‌گیرند .

خانه‌های بزرگی برای خدایانشان می‌ساختند . این خانه‌ها پرستشگاه نامیده می‌شد و بجای مسجد مسلمانان یا کلیسای مسیحیان بود . این پرستشگاهها ستونها و پایه‌های بسیار بزرگ داشت . مردمان



پرستشگاه مصری

۱- معبد که از لغت عربی عبادت می‌آید و جمع آن معابد است، به همین معنی است.

عادی اگر پای آن بایستند ، بس کوتاه می نمایند .
این ، تصویر یکی ازین پرستشگاههاست و بدین گونه می بینید که
چه تفاوتی با مساجد و کلیساها دارد .

پرستشگاهها و اهرام و صندوقهایی را که در آن مومیا می گذاشتند
به نقش و نگارها می آراستند . این نقش و نگارها به چیزی از آن گونه
که کودکان می کشند ، می مانست . مثلاً هنگامی که می خواستند آب را
نقاشی کنند ، تنها چند خط ناهموار می کشیدند که نشانه موج بود . چون
می خواستند يك رده از مردمان را که پشت سر رده دیگر ایستاده اند ،
بکشند ؛ این صف پشت سری را بالای سر صف پیشین می کشیدند . برای
اینکه پادشاهی را از مردم عادی ممتاز نمایند ، شکل او را چند برابر
بزرگتر از شکل دیگر مردمان می نگاشتند . چون تصویری می کشیدند ،
هر رنگی را که پسندشان بود ، و معمولاً رنگ آبی یا زرد یا قهوه‌ای بدکار
می بردند ؛ حال آن کس یا آن چیز واقعاً بدان رنگ بود یا نه ، برایشان
فرق نمی کرد .

سرزمین پر ثروتی که پول در آن باب نبود

در داستانهای پریان خوانده‌اید که سرزمینی بود که در آنجا نان - شیرینی و نقل و نبات از درخت رسته بود و آنچه را دلتان می‌خواست بخورید یا با آن بازی کنید ، از درختی می‌چیدید .

سالها پیش ازین مردم گمان می‌کردند که واقعا چنین سرزمینی وجود داشته است . می‌پندارید که این سرزمین را کجا می‌دانسته‌اند ؟ جایی نزدیک رودخانه‌های دجله و فرات ، همان رودخانه‌هایی که از شما خواهش کردم نامشان را به یاد بسپارید .

اینجا را بهشت عدن می‌نامیدند . درست نمی‌دانیم که بهشت عدن کجا بوده است ، زیرا اکنون چنین جایی بدان شکفت انگیزی که می‌پنداشته‌اند ، وجود ندارد .

مصر سرزمین یگانه رودخانه نیل بود . اما سرزمین آن دو رودخانه چند نام داشت .

اکنون چنین بینگاریم که در هواپیمایی بر فراز آن ناحیه به پرواز در آمده ایم و به سرزمینی که میان این دو رودخانه است فرو می‌نگریم. این سرزمین را بین النهرین^۱ یعنی « میان دو رود » می‌خوانند. سرزمینی را که بالاتر از اینجا و در بالا دجله واقع شده است ، نگاه کنید . اینجا آشور نام داد .

اکنون به قسمتی که در آنجا دو رودخانه بدهم می‌پیوندند، بنگرید. اینجا بابل نامیده می‌شود . سرزمینی را که در نزدیکی آن ، رودخانه به دریا می‌ریزد، ببینید؛ اینجا کلدان است .

تماشا کنید ، آن بالا کوه آرارات است که می‌گویند کشتی نوح پس از طوفان در آنجا مانده است .

چند نام تازه به گوشمان خورد . یکی از دوستان جوان من قطار بازیچه چند جبرمای دارد. وی دیده بود که هر یک از جبرم‌های قطاری که وقتی سوار آن شده بود ، نامی دارد . او نیز به هر یک از واگنها نامی داد ، از این قبیل : آشور ، بابل ، کلدان ، بین النهرین ، آرارات و فرات .

بابل سرزمینی واقعاً پر ثروت بود، برای اینکه دجله و فرات مانند نیل ، گل ولای فراوان با خود می‌آورد و به جای می‌گذارد که بسیار گزاینها و حاصلخیز بود .

گندم که از آن نان درست می‌کنیم، مایه زندگی خوانده می‌شود و یکی از پرازشترین مواد غذایی است که از زمین می‌روید . گمان

۱- به زبان یونانی Mesopotamia مزوپوتامی خوانده می‌شود که به همان

معنی « میان دو رود » است .

می‌رود که این دانه نخست در بابل روئیده باشد .
خرما هم در این بخش از جهان تقریباً به اهمیت گندم است و به
فراوانی می‌روید . اکنون دستگیرتان شد که خرما چیزی است که تقریباً
همچون نقل و نبات خورده می‌شود . در بابل ، خرما خوراکی عمومی و در
دسترس همه کس بود .

در این دو رود خانه ماهی فراوان یافته می‌شد و چون صید ماهی
سرگرمی و تفریح نیز بود ، بابلیان غذاهای مقوی فراوان داشتند که
بی رنج بسیار به دست می‌آوردند .

هیچ کس در آن روز گاران پول نداشت . همه گاو و گوسفند و بز
داشتند ، و آن‌که بیشتر داشت توانگر تر بود . اگر کسی می‌خواست
چیزی بخرد یا بفروشد ، داد و ستد پایاپای می‌کرد ، یعنی چیزی که
داشت می‌داد و چیزی که می‌خواست می‌گرفت .

مردم در جایی از بابل برجی بزرگ ساخته بودند که « برج بابل »
نام داشت و شاید نام آن به گوشتان خورده باشد . بیشتر از آن‌که به برجی
ماند ، به کوهی می‌مانست . البته برجهای دیگری نیز ساخته بودند . برخی
می‌گویند که برج بابل و برجهای دیگری نظیر آن را بدان جهت ساخته
بودند تا اگر طوفان دیگری پیش آید ، جای بلندی داشته باشند که بدان
پناه ببرند .

اما پاره‌ای دلیلی دیگر می‌آورند و می‌گویند کسانی که این برجها
را ساختند ، از سر زمینهای کوهستانی دور دست شمالی آمده بودند و
قربانگاههای خود را در آن سرزمینها بر فراز کوه می‌ساخته‌اند تا به درگاه
خداوند نزدیکتر باشد ؛ و بدین گونه چون به سر زمین همواری مانند

بین‌النهرین که کوهی در آنجا نبود در آمدند، این برجها را ساختند تا جای بلندی برای قربانگاه داشته باشند .

برای آنکه به فراز این کوهها یا برجها بروند ، به جای اینکه پلکانی درون برج بسازند ، جاده مارپیچی از بیرون می ساختند که مانند جاده های کوهستانی به پیچ و خم بالامی رفت .

در بابل و پیرامون آن، به عکس مصر ، سنگ پیدا نمی شد و بابلیان تا گزیر بنا های خود را با خشت برمی آوردند . این خشتها به گذشت روز کار خرد و دوباره خاک شد ، همان گونه که بازیچه های گلینی که شما می سازید دوباره خاک می شود . از این روست که آنچه از برج بابل و بناهای دیگری که سالیانی دراز ازین پیش ساخته شده و اکنون به جای است ، تپه هایی از خاک همان خشتهاست .

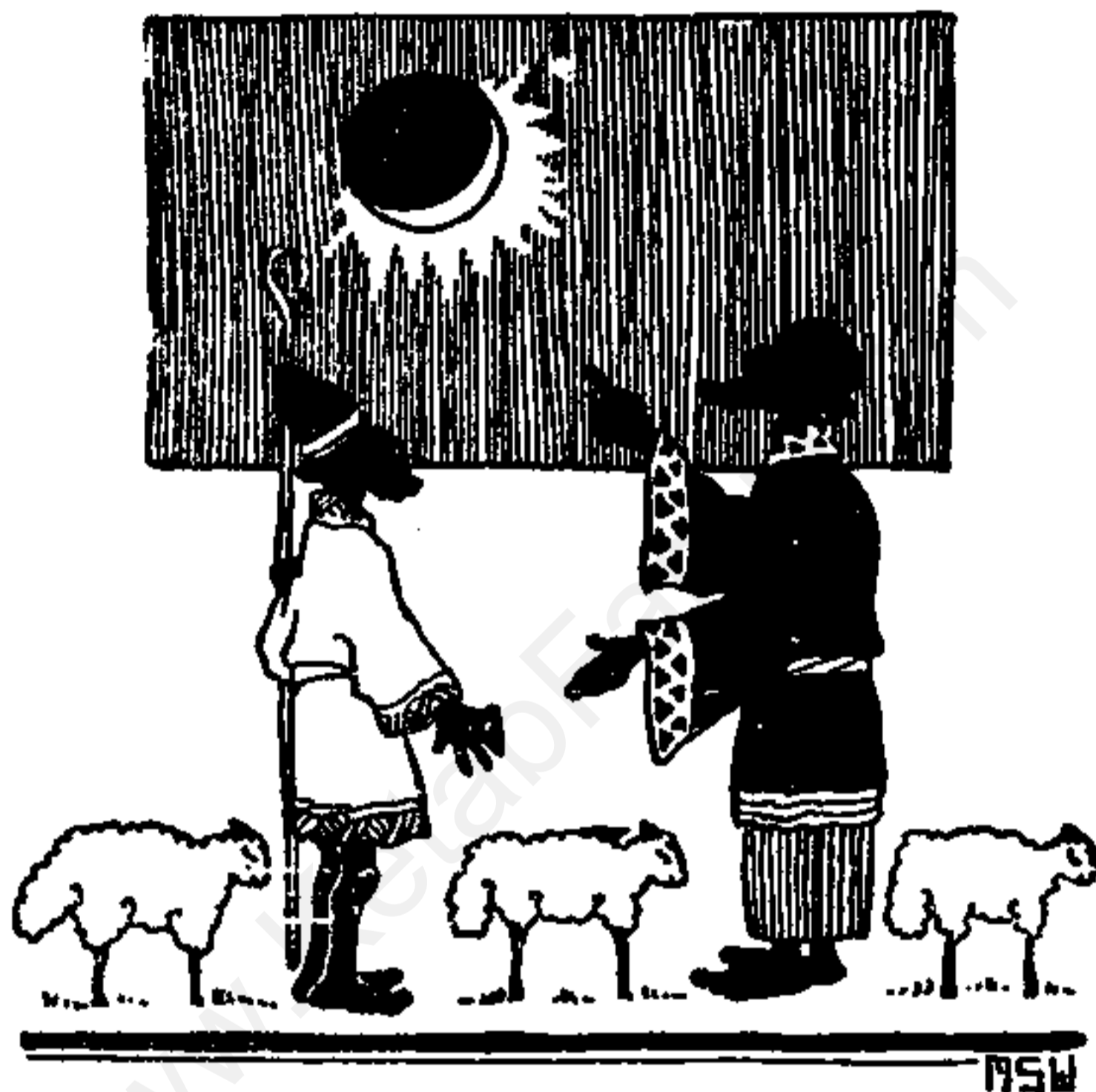
مصریان بر روی پوست آن نی مخصوص که گفتیم چیز می نوشتند و شرح واقعه های تاریخی خود را بر سنگ می کردند . اما بابلیان را سنگ و پوست نی نبود . فقط خشت داشتند و بر گل نرم آن پیش از خشکیدن چیزی می نوشتند، بدین گونه که بانوک چوبی نشانه هایی در گل پدید می آوردند . این گونه خط، میخی نام دارد زیرا به شکل میخهای کوچک و مانند جای پای مرغان در گل است .

بابلیان همان گونه که روز و شب مراقب گلهای خود بودند، مراقب گردش خورشید و ماه و ستارگان در آسمان نیز بودند و از همین رو آگاهی بسیار درباره اجرام آسمانی داشتند .

آیا هرگز ماه را هنگام روز در آسمان دیده اید ؟

دیدنش ممکن است .

باری ، هر چند گاه یکبار ، ماه در گردشی که در آسمان می کند ،
 رو بروی خورشید واقع می شود و نمی گذارد که نور آن به زمین برسد ؛
 همچنانکه اگر شما صفحه سفیدی را برابر چراغ بگیرید ، اتاق تاریک می گردد .



بابلیان چشم به گرفتن خورشید دوخته اند .

ممکن است ساعت ۱۰ صبح و آفتاب پهن باشد و ناگهان ماه رو به روی
 خورشید واقع گردد و هوا تاریک شود و ستارگان پیدا گردند و مرغان
 به گمان اینکه شب فرا رسیده است ، به لانه روند . اما به اندک مدت ماه
 کنار می رود و خورشید دوباره نورافشانی می کند . این را گرفتن
 خورشید می نامند .

۱- گرفتن خورشید را در اصطلاح هیت و نجوم قدیم و به لغت عربی «کسوف» می گویند .

شاید شما هیچگاه گرفتن خورشید را ندیده باشید، اما ممکن است پس از چندی ببینید .

آن زمان، هنگامی که خورشید می گرفت، مردم عامی می پنداشتند که پیشامدی سهمناک روی خواهد کرد و مثلاً دنیا به آخر خواهد رسید . هم امروز نیز پاره ای چنین می پندارند و نمی دانند که گرفتن خورشید بنظام است و هیچ گونه آزاری هم از آن به کسی نمی رسد .

در حدود دو هزار و سیصد سال پیش از میلاد، بابلیان پیشگویی می کردند که چه زمان خورشید خواهد گرفت . گردش ماه را در آسمان زیر نظر می گرفتند و بر آورد می کردند که چه وقت به خورشید می رسد و روی آن را می پوشاند . بدین گونه می بینید که بابلیان تا چه حد در باره این چیزها آگاهی داشتند . کسانی که کارشان مطالعه در باره ستارگان و دیگر اجرام آسمانی است ، اختر شناس^۱ خوانده می شوند و بنا برین بابلیان اختر-شناسانی نامدار بودند .

مصریان حیوانات را پرستش می کردند . اما طبیعی بود که بابلیان خورشید و ماه و ستارگان ، این اجرام آسمانی را بایست پرستند ، و همین کار را هم می کردند .

نخستین پادشاه بابل که نسبتاً آگاهی بیشتری از او داریم - گرچه خود بسیار اندک است - سارکن اول بود که در همان روز کاری می زیست که اهرام مصر ساخته می شد .

در حدود دو هزار سال پیش از میلاد ، بابل را پادشاهی بود که به سبب قوانینی که آورده است ، بسیار مشهور می باشد . نام وی ، حمورابی است؛

۱- اخترشناس را ستاره شناس و منجم (به لغت عربی) نیز می گوئیم .

وقوانین اورا هم امروز نیز دردست داریم ، هرچند دیگر آنها را کردن
نمی نهمیم . این قانونها به خط میخی درسنگی کنده شده است و آن سنگ
امروز دردست می باشد. سارگن و حمورایی نامهای عجیبی است و به هیچیک
از نامهایی که تا کنون شنیده اید، نمی ماند. اما نام پادشاهانی واقعی است که
بر مردمی واقعی فرمانروایی می کردند .



سرگردانی یهود

داور، نام شهر کی در آن بخش از بابل بود که کلدی نامیده می شد. در حدود ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد، مردی در این شهر می زیست که ابراهیم نام داشت. ابراهیم را خانواده بزرگی بود، و با آنکه پول نقد نداشت مردی ثروتمند بود. کله های بزرگ کوفتند و برداشت که در آن روز کاران ثروت عمده به شمار می آمد. ابراهیم مانند ما یکتا پرست بود، اما اقوام همسایه اش یعنی بابلیان چنانکه پیشتر گفتیم بتها و اجرام آسمانی چون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می کردند.

ابراهیم همسایگانش را به همین سبب دوست نمی داشت. آنان نیز وی را دوست نمی داشتند، زیرا می پنداشتند که وی عقایدی عجیب و بی پروا دارد. از این رو، در حدود ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد، ابراهیم دست کسان خود را گرفت و کله های خود را برداشت و به سوی کنعان

که بر کناره مدیترانه واقع است به راه افتاد . ابراهیم پیر شده بود و خانواده‌ای بزرگ داشت . یکی از پسران بزرگش را که یعقوب خوانده می‌شد و به نام اسرائیل نیز معروف است ، پسر یوسف نام بود .

شاید داستان یوسف پسر یعقوب را با نیتنه رنگارنگش شنیده باشید . برادران او به وی حسد می‌بردند ، همان گونه که کودکان وختی سگان به کودک یاسگی که بیش از آنها مورد علاقه و محبت واقع می‌شود ، ممکن است حسد برند .

برادران یوسف وی را نخست در چاهی انداختند . سپس او را به بردگی به مصریانی که از سر آن چاه می‌گذشتند ، فروختند . آنگاه به پدر خود گفتند که یوسف را برگردانید . مصریان یوسف را فرسنگها دور از کنعان ، باخویش به مصر بردند .



ابراهیم از اور بیرون می‌رود
۱۹۰۰ پیش از میلاد

چنانکه پیشتر گفتیم ، در مصر سخت دشوار کسی می‌توانست به پشتکار خود را از طبقه پایین به طبقه بالا ممتاز برساند . اما یوسف هر چند برده‌ای بیش نبود ، چنان زرنگ و باهوش بود که سرانجام یکی از فرمانروایان مصر گردید .

هنگامی که فرمانروای مصر شده بود ، خشکسالی در کنعان پدید آمد و خواربار نایاب گردید . اما در مصر خواربار فراوان اندوخته -

شده بود

برادران بدکار وی به مصر رفتند تا از فرمانروایان آنجا نان طلب کنند. شاید در آن هنگام می پنداشتند که برادرشان مرده است و نمی دانستند که او مردی بزرگ و با حشمت شده و همان فرمانروایی است که نزد او به طلب خواربار آمده اند.

می توانید تصور کنید که هنگامی که پی بردند که این فرمانروای بزرگ همان برادری است که قصد کشتن او را داشتند و سپس به غلامی فروختند، چگونه در شگفت شدند و چه اندازه شرمزده گشتند.

یوسف اگر می خواست کینه توزی کند، می توانست آنان را از گرسنگی به کشتن دهد، یا به زندان افکند و یا خود دست خالی به کنعان باز گرداند. اما به جای هر یک از این کارها نه تنها آنچه می خواستند و بیشتر هم بدیشان داد، بلکه آنان را هدایای بسیار نیز بخشید و ایشان را گفت که به کنعان روند و باقی خانواده را بردارند و به مصر باز گردند؛ و قول داد که سرزمینی را که جوشن^۱ نام داشت و هیچگاه در آنجا خشکسالی نمی شد به آنان واگذارد تا به آسودگی در آن به سر برند.

آنان نیز چنین کردند و اسرائیل و فرزندان و همه خانواده های ایشان در حدود ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد به جوشن فرود آمدند. اینان بنی اسرائیل نامیده می شوند که معنی آن فرزندان اسرائیل است و چنین می پنداشتند که قوم برگزیده خدایند. اینان همان مردمی هستند که ما امروز آنان را یهودیان می خوانیم.

پس از آنکه یوسف که البته خود از بنی اسرائیل بود، در گذشت، پادشاهان با فرعونان مصر که مردمان پیکانه را که از خاندان سامی بودند

۱- در نزدیکیهای شبه جزیره سینا.

دوست نمی داشتند ، با آنان بسیار بد رفتاری کردند ؛ همان گونه که از آن روز باز اقوام دیگر نیز اغلب با آنان رفتار خوشی نداشته اند . اگر چه یهودیان و فرزندانشان و فرزندان فرزندان آنان دیر گاهی در حدود ۴۰۰ سال در مصر زیستند ، مصریان از آنها بیزار بودند .

۴۰۰ سال پس از زمانی که یهودیان به مصر فرود آمدند یعنی پس از ۱۷۰۰ که ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد می شود ، پادشاهی بر مصر فرمانروایی می کرد که نامش رامسس بزرگ بود . رامسس چنان از یهودیان بیزار بود که سرانجام فرمان داد هر نوزاد یهودی را که پسر باشد ، بکشند و می پنداشت که بدین سان از دست قوم یهود آسوده خواهد شد .



مومیای رامسس

با اینهمه ، خرد پسر کی یهودی که موسی نام داشت از کشته شدن نجات یافت ، و چون بیالید و برآمد ، بزرگترین پیشوای قوم خود گردید . موسی می خواست که قوم یهود را از آن سرزمین نامساعد که مردمانش خدایانی دروغین می پرستیدند بیرون برد ؛ و سرانجام همه قوم

خود را از راه دریای سرخ از مصر بیرون برد . این را جلای یهود یا خروج بنی اسرائیل از مصر می نامند .



رامس بزرگ

چون یهودیان از مصر بیرون آمدند، نخستین بار پای کوهی که سینا خوانده می‌شد، بار انداختند. موسی بر فراز آن کوه رفت تا خلوت کند و آنچه او و قومش باید بکنند، از جانب خداند به او الهام گردد. موسی چهل روز بر فراز آن کوه به عبادت گذرانید و چون از آن فرود آمد، احکام دهگانه را بیاورد. موسی که زمانی دراز غیبت کرده بود چون نزد قوم خویش باز آمد، دید که آنان مانند مصریان، گوساله زرینی را پرستش می‌کنند. یهودیان از بسیار ماندن در مصر، این اندیشه به سرشان آمده بود که بت پرستیدن کار درستی است. موسی خشمگین گشت و مدتی بود تا می‌اندیشید که قوم خود را از زیر بار تأثیر بدی که مصریان در آنان کرده‌اند رها و آزاد سازد و سر انجام بدین که دوبار، آنان را به پرستش خدای یگانه باز آورد کامیاب گشت؛ و احکام دهگانه را برای آنکه آیین و دستور زندگیشان باشد، بدانان داد.

بدین گونه، موسی قانونگذار و آورنده دین یهود است.

موسی در گذشت و یهودیان سالهای سال پیش از آنکه دوباره در کنعان اقامت گزینند، آواره و سرگردان بودند.

یهودیان پادشاهی نداشتند و تدبیر کارهایشان با مردانی که داور خوانده می‌شدند بود. این داوران بسیار ساده زندگی می‌کردند و مانند پادشاهان، صاحب کاخها و چاکران و جامدهای فاخر و گرانبها نبودند. اما یهودیان دلشان می‌خواست که مانند دشمنان و دیگر همسایگان خود، پادشاه داشته باشند.

سرانجام دآوری که نامش سموئیل بود، شاعول^۱ را به پادشاهی

۱- در ترجمه فارسی کتاب مقدس به این املا «شاؤل» آمده و همان است که مسلمانان «طالوت» می‌نامند.

بر گزید و روغن زیتون بر سر او ریخت. شاید این کلدر نظر شما عجیب نماید، اما روغن به جای تاجی بود که بر سر او بگذارند و نشانه آن بود که شاعول از آن پس پادشاه است. بدین گونه، شموئیل آخرین داور و شاعول نخستین پادشاه آنان بود.

همه اقوام دیگر آن زمان مانند مصریان و کلدانیان به خدایان افسانه‌ای و بتها عقیده داشتند. فقط قوم یهود یکتا پرست بودند. کتاب مقدسی داشتند که پیغمبرانشان آن را نوشته بودند. این کتاب، تورات، یا همان بخش عهد عتیق کتاب مقدس مسیحیان است.

این بود داستان سرگردانی یهود و احکام دهگانه آنان. خلاصه - سیر و سرگردانی آنان بدین قرار است:

از اور به کنعان ۱۹۰۰ پیش از میلاد

از کنعان به مصر ۱۷۰۰ پیش از میلاد

از مصر به کنعان ۱۳۰۰ پیش از میلاد

خدایان افسانه‌ای

روزگاری ، مردی بود که «هلن»^۱ نام داشت . این نام برای مرد به گوش عجیب می‌آید . چنین نیست؟ هلن سامی یا حامی بود ، آریایی بود . فرزندان و نوادگان بسیار داشت که همه هلن نام داشتند و در بخش کوچکی از سرزمینی که در دریای مدیترانه پیش رفته است ، زندگی می‌کردند و زادبوم خود را «هلاس»^۲ می‌خواندند . روزی من شیشه جوهری را روی میز تحریر برگرداندم . جوهر روی میز دوید و لك كج و گوله‌ای پدید آورد که درست به هلاس روی نقشه جغرافی می‌مانست .

هر چند هلاس سرزمین کوچکی است که از حیث وسعت تقریباً به پای هیچ يك از ایالات امریکا نمی‌رسد ، تاریخش از تاریخ سرزمینهای هم‌وسعت خود در جهان بس مشهورتر است . هلاس را امروز یونان و مردمش را یونانی می‌خوانیم .

Hellas - ۲

Hellen - ۱

نخستین آگاهی که از هلاس و هلنها یا یونان و یونانیان داریم مربوط به ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد، یعنی نزدیک به همان زمانی است که یهودیان از مصر بیرون می‌رفتند و مردم تازه‌آهن را به جای مفرغ به کار برده بودند.

یونانیان برخلاف ما که یکتا پرستیم و یهودیان که نیز یکتا پرست بودند، به خدایان بسیار معتقد بودند؛ و خدایانشان بیش از آنکه آسمانی و ملکوتی باشند، به مردمان افسانه‌ای شباهت داشتند. مجسمه‌های زیبای بسیاری از خدایان گوناگون خویش ساخته و درباره آنان شعرها سروده و داستانها پرداخته بودند.

دوازده خدای بزرگ داشتند که به گمان آنان در کوه اُلمپ، بلندترین کوه یونان، می‌زیستند. رفتار این خدایان همیشه پسندیده نبود. بسا با یکدیگر زدوخورد می‌کردند و دغلی می‌ورزیدند، و حتی کارهای زشت از آنان سر می‌زد. خوراک آنان از یک گونه غذایی بس لذیذتر از آنچه ما می‌خوریم، یعنی معجون شیر کُله و انگبین بهشتی، بود و یونانیان معتقد بودند که هر کس از این معجون بخورد، جاویدان می‌گردد، یعنی هیچگاه نمی‌میرد. من اکنون شما را با خانواده خدایان آشنا می‌کنم و می‌دانم که از این آشنایی با آنان خوشوقت خواهید شد. بیشتر این خدایان دو نام داشتند:

۱. ژوپیترا یا ژئوس پدر همه خدایان و شاهی است که بر همه

مردمان فرمانروایی دارد. بر تختی نشسته است و تیری از آذرخش به دست دارد و همواره عقابی در کنار اوست.

۱- نام نخستین به زبان لاتینی و نام دوم به زبان یونانی است.

۲- Zeus + Jupiter

ژونو ۱ یا هرازن ژوپیترو شهبانوی اوست و عصای سلطنت به دست دارد و مرغ محبوب وی طلاورس اغلب با او می باشد .

نپتون ۲ یا پوزئیدون یکی از برادران ژوپیترو و فرمانروای دریاهاست . بر گردونه ای که اسبان دریایی آن را می کشند سوار است و نیزه ای سه شاخه همانند شنه ۳ در دست دارد . او می تواند در دریاها طوفان برانگیزد ، یا نیزه خویش را بر امواج زند و آنها را رام سازد .

وولکن ۴ یا هفستوس خداوند آتش است . وی آهنگرانگی است که همواره در کارخانه آهنگری خود کار می کند . کوره او در دل کوه است و برخی کوهها را که آتش و دود از دهانه آنها به آسمان می رود ، اروپا بیان به نام خداوند آتش ، ولکان می نامند ۵ .

آپولو ۶ زیباترین همه خدایان است . وی خدای خورشید و آواز و موسیقی است . به گفته یونانیان ، هر باعداد گردونه آفتاب کش خویش یعنی خورشید را به آسمان می کشد و از خاور به باختر می راند ، و روز پرفروغ آفتابی از این گردونه کشی پدید می آید .

دیانا ۷ یا آرتمیس خواهر همزاد آپولو و الهه ماه و شکار است .

مارس ۸ یا آرس خداوند سهمناک جنگ است که فقط آنگاه شادمان می شود که جنگی به پای گردد ، و از اتفاق بیشتر وقتها شادمان است .

مرکوری ۹ یا هرمس پیک خدایان است و بر کفش و کلاه خویش

۱ - Hera + Juno ۲ - Poseidon + Neptune

۳ - افزاری چوبین بادسته ای بلند و پنج شاخه که کشاورزان گندم را بدان باد

می دهند تا گاه را از دانه جدا سازند . ۴ - Hephoeustus + Vulcan

۵ - و ما به فارسی آتش نشان می گوئیم . ۶ - Apollo ۷ - Artemis + Diana

۸ - Mars + Arcs ۹ - Mercury + Hermes